بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 17/2/1387

بحث در تداخل اسباب و مسببات بود در مقام دوم بحث میکردیم جایی که شرط یکی است ولی وجودات عدیده دارد مثلا اذا ظلّل المحرم وجبت علیه الکفاره یا اذا تکلم المصلّی فی صلوة وجبت علیه سجدت السهو، صحبت در این هست که اگر دوبار تظلیل صورت گرفت یا دوبار تکلم در نماز رخ داد آیا دوکفاره یا دوسجده سهو واجب میشود یا نمیشود؟ در واقع اینجا یک بحث صغروی وجود دارد و یک بحث کبروی، عمدتا بحثی که ما اینجا داریم بحث صغروی است ، در واقع ما میخواهیم بگیم که اذا تکلم المصلّی فی صلوة وجبت علیه سجدت السهو این آیا به عدد تکلّمها انحلال پیدا میکند یا نمیکند آیا دلیل ظهور در انحلال شرط به تعداد دفعات شرط دارد یا ندارد ؟ بحث سر این بود که آقایون تعبیر میکنند شرط ظهور در انحلال دارد و در مورد نکته آن صحبت میکنند ،خوب یک سوالی اینجا مطرح هست که اگر شرط انحلال دارد فارغ بین شرط و جزا چیست که شما در جزا فرمودید متعلق جزا صرف الوجود است ،اگر گفتیم اذا مسست المیّت فاغتسل یا وجب الاغتسال ،آنچیزی که واجب است صرف الوجود اغتسال است چرا در شرط طبیعت به نحو وجود ساری فهمیده میشود و در جزا به نحو صرف الوجود متعلقش فهمیده میشود و اساسا در بحث سابق هم این بحث صغروی باید میشد که ما در لابلای بحث اشاره کردیم و تصویبش را به مقام ثانی ارجاع دادیم ، این بحث که یکی از ظهوراتی که در بحث تداخل و عدم تداخل مطرح هست ظهور متعلق جزا در صرف الوجود بودن است، چه نکته ای در این ظهور وجود دارد ، آیا اساسا جزا ظهور دارد در اینکه متعلقش صرف الوجود است در کلام آشیخ تقریبی که ایشان میفرمودند همین نقطه را هدف قرار داده بودن که ، نه، جزا ظهور در اینکه متعلقش صرف الوجود هست ندارد و به گونه دیگه ای مشی کرده بودن ،آنجا اجمالا روی این بحث اشاره شده بود ولی تفصیلش را اینجا باید بحث کنیم که فارغ بین شرط و جزا که متعلقش به نحو صرف الوجود فهمیده میشود چیست؟ این بحث را آقایون گاهی اوقات در همین بحث به آن اشاره کردن مثل کلام حاج آقا مرتضی حائری که اینجا به آن اشاره شد ،گاهی اوقات در بحث مرّه و تکرار در صیغه امر به آن اشاره کرده مرحوم صدر آنجا آورده است، گاهی اوقات در اول نواهی فرق صیغه امر و نهی آنجا این بحث بحث شده است ،آقای صدر که این بحث را آورده اند اینجوری میفرمایند ، میفمایند که ما یک متعلق الامر داریم یک موضوع امر داریم ، اگر میگن المستطیع یجب علیه الحج ، کلمه مستطیع اینجا موضوع وجوب هست ، الحج متعلق الوجوب هست ، البته در اصلاح موضوع و متعلق یک سری اختلافهایی بین آقای نائینی و قوم هست، قوم خود حج را موضوع وجوب میگیرند و مرحوم نائینی مستطیع را موضوع وجوب میگیرد ،موضوع به اصطلاح آقای نائینی آنچیزی است که مفروغ الوجود فرض شده است و متعلق چیزی هست که مفروغ الوجود نیست تحقق او خواسته شده است، المستطیع یعنی آن آدمی که واقعا ، خارجا، مستطیع است، ولی یجب علیه الحج ، حج با وجود خارجی را که نمیخواهد بگوید، حج ذهنی را میگوید، که یجب یعنی این حج ذهنی را در خارج محقق کنید، یا مثلا اکرم العالم ، اکرم العالم یک اکرام داریم یک عالم داریم ، عالم در واقع موضوع هست چون قضیه به اینجا هست العالم یجب اکرامه ، العالم موضوع قضیه است ،یجب حکم ما است و اکرامه متعلق الحکم هست ، گاهی اوقات موضوع متعلق المتعلق تعبیر میشود آ ن هم یک اصطلاح دیگه هست حالا ما با اصطلاح موضوع و حکم مشی میکنیم، به هر حال موضوع آنچیزی است که مفروغ الوجود هست و با فرض وجودش حکم ثابت شده است که در این مثال میگه این بازگشت به یک قضیه شرطیه میکند که اذا کان شخص عالم وجب اکرامه ، المستطیع یجب علیه الحج هم همین طور، اذا کان الشخص مستطیعا وجب علیه الحج ، حالا چه این موضوع وصف مکلف باشد یا غیر مکلف باشد از این جهتش تفاوتی در این بحث ندارد، آقای صدر میفرمایند که اطلاق در متعلق الحکم اطلاق بدلی است و متعلق الحکم صرف الوجود اکرام هست، ولی اطلاق در موضوع حکم شمولی است اکرم العالم یعنی تبع اولیش چنین است ، قرینه خارجی باشد آن یک حرف دیگه هست، اصل اولی در موضوعات این هست که اطلاقش به نحو شمولی باشد و در متعلق این هست که اطلاقش به نحو بدلی باشد ، نکته اش چیست؟ ایشان میفرمایند که موضوع چون مفروض الوجود است در واقع حکمی که ما اینجا داریم ،چون عالم تطبیقات عدیده دارد مصادیق متعدد دارد و مفروض الوجود فرض شده است هر عالمی باید برای خودش حکم جداگانه داشته باشد قهرا، چون مفروض الوجود هست به منزله شرطی است که جزا به دنبالش هست یعنی شرط هر تحقق و مصداقی پیدا کند جزا هم تابع آن هست ، در واقع ایشان اینجوری تعبیر میفرمایند که العالم یجب اکرامه اذا کان الشخص عالما ، عالم مصادیق متعدد دارد مقتضای اطلاق این هست که تمام مصادیقش آن جزا را به دنبال بیاورد اما متعلق الحکم آن مفروغ الوجود نیست او گفته این نفس طبیعت ملاحظه شده است خوب طبیعت وقتی ملاحظه شد طبیعت که تکرر ندارد تعدد ندارد، طبیعتا با صرف الوجود آن طبیعت تحقق پیدا میکند میگه آن طبیعت را ایجاد کن ، شما یک فرد از طبیعت را ایجاد کنید خوب طبیعت را ایجاد کردید، این محصّل فرمایش آقای صدر بود یک نکته ای هم ایشان در ادامه مطرح میکند ایشان میگن که انحلالی بودن موضوع و بدلی بودن متعلق الحکم ازشئون تطبیق حکم هست میگه حکم نه اینکه کأنّ اراده متعدد نیست اعتبارات شارع متعدد نیست چون موضوع حکم تطبیقات عدیده دارد قهرا این انحلال پیش میاد انحلال قهری است نه بخاطر اینکه مکلّف و قانون گذار اراده های عدیده دارد حالا این را من عرض میکنم ، ایشان تعبیرش این هست که شئون تطبیق حکم هست ،چون نسبت به موضوع تطبیقات عدیده وجود دارد قهرا حکم هم منحل میشود به عدد تطبیقات موضوع ولی چون متعلق تطبیقات عدیده ندارد کأنّ منحل هست خوب بنابراین پس محصل فرمایش ایشان این هست که اگر چیزی مفروغ الوجود فرض بشود این تطبیقات قهری پیدا میکند ولی اگر یکچیزی مفروغ الوجود نشود آن کأنّ تطبیقات عدیده ندارد ،ما در بررسی کلام آقای صدر یکسری جوابهای نقضی میخواهیم بدهیم و یک بحث حلّی،اما جواب نقضی ، نکته اول اینکه فرمودند اگر امری مفروض الوجود فرض شده باشد طبع اولیش این هست که به نحو شمولی و انحلالی باشد نه به نحو بدلی ،میخواهیم ببینیم آیا وجدانا مطلب چنین است؟ یک نقضی هم درآن عکس قضیه میخواهیم ذکر کنیم که ایشان گفتن اگر مفروغ الوجود فرض نشده باشد و تحریم به ایجاد شیئ باشد به نحو بدلی فهمیده میشود نه به نحو شمولی،اما نقض اول اگر شما مثلا جمله را اینجوری گفتید یک موقعی میگید صلّ صلوة الجمعه خوب مفروغ الوجود فرض نشده است و شما میفرمایید اطلاقش بدلی است حالا اگر به جای این جمله این شکلی بگیم الصلوة ذات مصلحةٍ اسلامیّه این صلوةی که ذات مصلحت الزامیه هست چیست؟ آن صلوة خارجی هست متعلق امر و نهی یک وجود ذهنی است مقیّد به وجود نیست ولی آن جیزی که مسدّ مصلحت هست و مسدّ ملاک هست وجود خارجی ملاک است اگر میگیم ذات مصلحتٍ الزامیه ،چی ذات مصلحت هست ؟ صلوة ذهنی ؟ صلوة ذهنی که مصلحت ندارد، آن چیزی که مصلحت دارد آن صلوة خارجی است پس مفروغ الوجود باید فرض بشود ،آن صلوة خارجی که در خارج هست آن مصلحت دارد،و چون آن مصلحت دارد من امر میکنم به صلوة ذهنی که این صلوة ذهنی را در خارج تحقق ببخشد تا به آن مصلحتی که هست برسند ،شرب الماء ذو مصلحةٍ لزومیّه برای کسی که تشنه است ،آن چیزی که مصلحت الزامیه دارد اولین فردش هست ، نقض دوم بر عکس این هست ،اگر این بحثهایی که صرف الوجود این چیزها عمدتا در جایی ظهور را انسان در صرف الوجود میفهمد که امر باشد امر الزامی باشد حالا صلوا صلوة الجمعه ولی اگر امر استحبابی باشد بگیم یستحبّ الصلوة این ظاهرا ظهور در اینکه فقط اولین فرد صلوة مستحب است نمازهای دیگر هم مستحب نیست این ظاهرا ظهور در این ندارد خوب کسی که نماز خوانده نماز دوم مستحب است سوم مستحب است ....همه افراد نماز استحباب دارد ،آن بحث صرف الوجود اینها در وجوبها و امثال اینها است،عمده بحث حلّی قضیه است ،خوب شما میفرمایید که طبیعت به عدد افراد ، چون طبیعت انطباقات بسیار دارد هر تطبیقی از تطبیقات طبیعت آن تطبیق باید حکمی را به دنبال میآورد بحث سر این هست که چرا این مطلب را اگر واقعا چنین است که طبیعت انطباقات عدیده دارد عین همین را در متعلق الحکم را هم بگید چرا متعلق حکم را به نحو صرف الوجود در نظر میگیرید اگر اصل در طبیعت این است که انطباقات عدیده اش را در نظر بگیرید وقتی میگید صلّ ،صلوة انطباقات عدیده دارد ،امر شده به ایجاد جمیع این انطباقات جمیع این تطبیقات، یعنی طبیعت یک فرد ندارد متکثر شده باشد تکثرات عدیده دارد ،طبیعت یک فرد نیست ، اولین فرد صلوة ، صلوة است ،دومین فرد صلوة هم صلوة هست سومین فرد .......هست خوب شما اگر صلوة را هم غیرموجود فرض کنیم قبل از وجود هم انطباقات عدیده دارد ،انطباقات عدیده طبیعت به خاطر وجودش نیست نه اینکه چون قید وجود گرفته انطباقاتش عدیده شده است شما خود صلوه را هم وقتی در ذهن تصور میکنید افراد عدیده ای از صلوة تصور میشود ،نه به خاطر وجود خارجی ، صلوة وقت اول صلوة وقت دوم ،تصورات عدیده دارد چرا شما وقتی میگید صلوة را ایجاد کن فقط اصل وجود صلوة را در نظر میگیرید، نکته اصلی قضیه این است آنچیزی که موضوع له اصل طبیعت هست اسماء اجناس هست طبیعت هست طبیعت از لابشرط از جمیع قیود ،لابشرط از قید وجود و قید عدم ،لابشرط از خصوصیّات،از جمیع خصوصیات معرّی این موضوع له اسماء و اجناس هست ،کلمه تظلیل وضع شده بر زیر سایه رفتن حالا چه این زیر سایه رفتن تحقق پیدا کرده باشد چه نکرده باشد،هر خصوصیّتی از خصوصیّات تظلیل داشته باشد این خصوصیّات در موضوع له تظلیل اخذ نشده است ،یک انطباق داشته باشد انطباقات عدیده داشته باشد ، وحدت ، کثرت ،وجود ، عدم، خصوصیّات فردیه ، هیچکدام از اینها در آن طبیعت اخذ نشده است ولی این طبیعت به این شکل که هیچگونه قیدی در آن نباشد این نمیتواند حتی متعلق احکام هم باشد ،ما در واقع به یک نحوی از انحاء باید وجود در آن اخذ کنیم ،وقتی میگیم صلّ ، صلوة را شما ایجاد کن در واقع میگیم صلوة محبوب من است من اراده نسبت به صلوة دارم ،اراده نسبت به ایجاد صلوة ، اراده که تعلق میگیرد اراده به خود صلوة بدون قید وجود و عدم تعلق نمیگیرد اراده به ایجاد الصلوة ،یک قید ایجاد این وسط پاش نیست ،آن ایجادی که قید هست به گونه های مختلف میشود ملاحظه اش کرد،یکی دوم به صورت صرف الوجود، صرف الوجود یعنی طارد عدم کلیّ ، یک موقعی هست اصلا صلوة موجود نیست یک موقع صلوة موجود میشود ، اصل تحقق این طبیعت در خارج ،اینکه صحنه گیتی از صلوة خالی باشد ، وقتی این صحنه پر شد یعنی آن عدم مطلق تبدیل شد به وجود که اصطلاحا بهش میگن صرف الوجود ، این صرف الوجود ملاحظه وحدتی ،به نحو وحدانی هست ، یعنی یک موقعی وجود از صلوة تهی است یک موقعی وجود از صلوة تهی نیست ، خوب یک وجود بیشتر ندارد یک تحقق بیشتر ندارد،یک موقعی هست نه مطلق الوجود هست یعنی تک تک وجودات را ما به نحو متکثّر ملاحظه میکنیم ،وجود اول وجود دوم وجود سوم ....همینجور تا آخر این هم یک مراد است، یکجور دیگه ای تمام این وجودات را نظر وحدانی میکنیم ولی مجموع وجودات را یک نظر وحدانی ، این تمام این وجودات یک طناب دورش بکشید به نحو عام مجموعی آن اراده مثلا بهش تعلق بگیرد این هم یک جور دیگه است ، خوب اینجا قهرا باید یک وجودی اینجا اخذ بشود در متن درر در چند جا ایشان اینجا میگن که اگر ما شک بکنیم که وجوبی که اخذ شده است به چه نحو هست آن صرف الوجود قدر متیقّن از این وجودات هست و طبیعتا باید آن قدر متیقّن را اخذ کنیم به نحو مطلق الوجود یا به نحو مجموع الوجودات آنها مؤونه زائده میخواهد آنها نیاز به دلیل دارد، گویا اصل این کلام از آقای فشارکی باید باشد در وقایة الاذهانی که آقای مسجد شاهی بحثش را دارد خیلی بحثهاش شبیه بحث درر هست، اینها شاگرد مشترک آشیخ محمد فشارکی بودن، آنجا هم اشاره به استادش میکرد که استادمون در مورد صرف الوجود چنین تعبیری دارند، مرحوم حاج شیخ در حاشیهء درر میگه نه اعتبار صرف الوجودی هم خودش یک اعتبار زائد هست ،صرف الوجودی یعنی اینکه آن وجود به نحو وحدانی موجود شدنش،یعنی یک نوع قید وحدت وجود اخذ میشود، صرف الوجود یک قید وحدت درش هست، آن هم یک قید زائد هست میگه حتی از اعتبار صرف الوجود بودن هم ما باید او را معرّی بکنیم ، و بعد نکته ای که وجود دارد آن این است که اگر ما معرّای از جمیع خصوصیّات بکنیم این طبیعت مهمله موجوده ،ولو باقید وجود، قابل انطباق بر واحد کثیر است ،فرض این است که نه وحدت درش اخذ کردیم نه تکثر اخذ کردیم، این طبیعت قابلیت انطباق دارد هم بر اولین فرد یعنی اینکه این طبیعت یک فرد داشته باشد یا افراد عدیده داشته باشد به نحو اهمال هست ،یعنی مهمل هست از اینکه یک فرد مصداقش باشد یا افراد عدیده باشد ، آن طبیعت مهمله به این نحو اهمال نمیتواند متعلق اراده باشد ، اراده باید تعیّن داشته باشد بحث که سابقا هم در پاسخ به مرحوم آقای حائری اشاره میکردیم آن این است که اولااعتبار صرف الوجود قدر متیقّن نیست ، اعتبار صرف الوجودی در قبال اعتبار مطلق الوجود اعتبار متباینی هست ،این کلام اقای فشارکی که در متن درر پذیرفته شده است کلام تامی نیست ودر حاشیه هم خود ایشان این مطلب را پذیرفته اند که صرف الوجودی یک اعتبار متباینی است اگر شما خواستید جامع بین این اعتبارات را به نحو مهمله ، به نحو مهمله اراده نمیتواند تعلق بگیرد ، چون باید آن متعلق اراده از این جهت که واحد است یک کسی را مشخص باشد ، من نمیدانم به یک نماز اراده دارم یعنی میخواهم یک نماز تحقق پیدا کند یا میخواهم تمام افراد نماز تحقق پیدا کند؟ این که نمیشود ،حالا حبّ به نحو اهمال میتواند تعلق بگیرد،ولی اراده که منتهی الیه حبّ انسان هست نسبت به عمل شوق محرک عضلات هست باید روشن باشد تحریک عضلات به یک وجود میخواهد بشود یا به وجودات عدیده میخواهد بشود ، چون اراده منتهی الیه تحریک هست و میخواهد شیئ را ایجاد کند تا مشخص نباشد که چی را میخواهد ایجاد کند آن معقول نیست ،پس بنابراین ما باید اینکه به نحو صرف الوجودی هست یا به نحو مطلق الوجودی هست یا به نحو مجموع الوجودی هست یک قرینه ای به هر حال داشته باشیم این را مشخص کند، اینکه هیچگونه تعیّن و تشخصی نداشته باشد نادرست است خوب حالا یکسری شد بیاییم به کلام آقای صدر، اینکه آقای صدر میفرمایند طبیعت تطبیقات عدیده دارد ، کدام طبیعت؟ طبیعتی که به نحو مطلق الوجود ملاحظه شده باشد یا به نحو مجموع الوجودات ملاحظه شده باشد یا به نحو صرف الوجود، کدامشون را میگید؟ شما علی ای تقدیر طبیعتی را که میخواهید حکمی رویش بار کنید اگر در مقام بیان باشید و اهمال نخواهید بکنید ، فرض این هست که ما نمیخواهیم به نحو مهمله حکمی صادر کنیم به هر حال باید مشخص باشد به نحو صرف الوجودی است یا مطلق الوجودی است ، طبیعت تا نحوهء ملاحظه اش مشخص نباشد نمیتواند موضوع قرار بگیرد در یک قضییه مشخصّ غیر مهمله ، همچنانی که درمتعلق الحکم هم همین است ، آقای صدر متعلق الحکم را که میرسند طبیعت را به نحو صرف الوجود تصور میکنند، در حالی که در متعلق الحکم ، اصل در طبیعت این هست که به نحو مطلق الوجود باشد شما میگید تطبیقات عدیده دارد خوب در متعلق الحکم هم شما به نحو مطلق الوجود ملاحظه کنید، اگر شما میگید طبیعت را لابشرط از جمیع این خصوصیّات از صرف الوجودی ، مطلق الوجودی ، مجموع الوجودی، این نمیتواند موضوع حکم قرار بگیرد نه میتواند متمّم الحکم قرار بگیرد ،هیچ کدام از اینها صحیح نیست ، اگر بخواهد چه موضوع قرار بگیرد چه متعلق الحکم بخواهد قرار بگیرد دیگه باید تعیّن داشته باشد ، تشخّص داشته باشد ، فرع ملاحظه طبیعت به نحو مطلق الوجود است ، ایشان اول طبیعت را مطلق الوجود ذکر میکند یه انطباقات عدیده دارد ،اگر طبیعت را شما مطلق نگیرید انطباق معلوم نیست چقدرانطباق دارد از تعداد انحلال هم تعداد انطباق هم مشخص نیست چون طبیعتی ملاحظه شده که قابل سنخ است ممکن است یک انطباق داشته باشد ممکن است انطباقات عدیده داشته باشد ، اینکه شما میگید به عدد انطباقات معناش این است که انطباقات را عدیده فرض کردید و این اعتبار زائد بر اصل طبیعت است ،طبیعت ازاینکه انطباقش متعدد باشد آن بیشتر از آن اصلی که طبیعت وجود دارد ملاحظه کردیم ، بنابراین اگر شما هیچ مهمله مهمله باشد ممکن است این مصداقش صرف الوجود باشد یک انطباق بیشتر نباشد ،ممکن است مصداقش مجموع الوجودات باشد ممکن است جمیع وجودات باشد و نکته اصلی این هست ما این قضایا در مقام بیان هست این شکلی نیست که ما میخواهیم بگیم فی الجمله انسان یک وجودی رویش هست حالا روی صرف الوجود انسان هست یا روی مطلق الوجود انسان هست اینکه نمیشود حکم ثبوتی لا متعیّن باشد به هر حال شما باید روشن باشد بحث بحث اثباتی نیست در مقام ثبوت اراده روی این رفته که اگر انسان ولو ، ببینید به یک نحو این متعلق اراده شما است یعنی شما میخواهید عالم اکرام شود ،کدام عالم؟ صرف الوجود عالم را میخواهید اکرام بشود ولو عالم موجود، یک موقعی هست عالم موجود را میگید عالم وقتی موجود شد فرض کنید حالا شما اینجوری در نظر بگیرید بگید که اذا وجد العالم وجب الصلوة ، کدام عالم موضوع شما است ؟ اصل صرف الوجود عالم را شما ملاحظه کردید محمول را بر رویش بار کردید یا مطلق الوجود ؟هر عالمی یک وجوب صلوة شما ملاحظه کردید یا اصل تحقق عالم را مفروغ الوجود فرض کردید ،حالا آقای خوئی نکته ای دارد که من انشاء الله بعدا میگم.